گوشه‏هایی از تاریخ هخامنشیان

ترجمه :دکتر محمود زنجانی

پادشاهان نخستین سلسله‏ی هخامنشی بویژه داریوش بزرگ‏ برای پیش‏برد سیاسیت در سرزمین تحت تابعیت خود،دستگاه اداری و انتظامی بسیار منظم و شگفت‏انگیزی به‏وجودآورده بودند.گرچه این‏ سازمان‏ها در پیروی از قانون و مقررات سخت‏گیری می‏کردند،لیکن‏ حکومت مرکزی این سیاست را برای اداره‏ی امور لازم و ضروری‏ می‏دانست،به‏طوری‏که ناقضان قانون،تجاوزکنندگان به حقوق‏ دیگران و مجرمان سخت مجازات می‏شدند،و از سویی حافظان قانون‏ هم مورد تشویق قرار می‏گرفتند و به مقامات عالیه نایل می‏گشتند و این تجربه‏یی بود که شاهان این سلسله از دیگران آموخته بودند و وصیت‏نامه‏ی کوروش کبیر،سر مشق و الگوی سیاستمداران بود.

قدرت اصلی و اساسی در اختیار شاه و همو بود که فرمان‏ها را صادر می‏کرد،در ضمن حکومت مرکزی و دستگاه سلطنت از تجربیات زیادی برخوردار بود.

با این وجود در برخی موارد،شاه با شورش و نافرمانی‏هایی مواجه‏ می‏شد که لازم بود از نیروی نظامی استفاده کند.این نافرمانی‏ها اغلب‏ به سبب تحریکات درباریان بود که داعیه‏ی جانشینی داشتند.

در اوان پادشاهی داریوش کبیر،شورش‏ها در 19 ناحیه‏ی کشور صورت گرفت که با سیاسیت مقتدرانه‏ی شاه خاموش شد.

در آن زمان پارسیان معتقد بودند که قدرت شاهنشاه از پروردگار نشأت می‏گیرد و اوست که این قدرت را به وی عطا فرموده است.

ایرانیان پیرو آیین توحیدی و پرستش خدای یگانه(اهورامزدا) بودند و چون این آیین تازه به مذاق همسایگان خوش نمی‏آمد،آنان در صدد حمله و از بین بردن دین بهی بودند.

همان‏طور که ذکر شد،قدرت حکومت مرکزی در دست شاه بود، و پس از شاه،شاهزادگان،فرمانداران(ساتراپ‏ها یا شهربان‏ها)قرار داشتند که عوامل شاه محسوب شده و ضامن اجرای فرامین بودند و روی‏هم‏رفته حالت دیوان سالاری در کشور وجود داشت.

امور مالی و جمع‏آوری مالیات هم در ایالات و استان‏های تابعه، زیر نظر والی یا استاندار بود،وی مسوول دخل و خرج و فرستادن‏ درآمدها به خزانه‏ی شاه برای هزینه‏ی جنگ و لشکرکشی و پرداخت‏ حقوق و مستمری افراد نظامی و سران حکومت محسوب می‏شد، به‏طوری‏که تمام استانداران(ساتراپ‏ها)بایستی درآمد را به خزانه‏ی‏ شاه واریز کنند و در عین‏حال پاسخ‏گوی آن باشند.

علاوه بر آن تمام شهربان‏ها وظیفه داشتند که سربازانی جهت‏ نظامی‏گری تربیت و برای مواقع ضروری جهت تشکیل سپاه به مرکز اعزام نمایند،و این مقررات در تمام نقاط دورافتاده‏ی کشور و مستعمرات تحت تابعیت حکومت مرکزی جاری و ساری بود،در غیر این صورت مورد سوال مواخذه واقع می‏شدند.

در عین‏حال،بخش اعظم خراج و درآمد به خزانه‏ی پادشاهان‏ هخامنشی واریز می‏شد و پر بودن خزانه نشانه‏ی قدرت و اقتدار بود.

در اواسط سده‏ی ششم پیش از میلاد،دولت ایران در منطقه به‏ قدرت فوق العاده رسید،و به زودی نفوذ آن گسترش یافت و شالوده و اساس یک امپراتوری عظیم بدون این که موجب اذیت و مزاحمتی در منطقه شود،ریخته شد و با سرعت زمام این سرزمین وسیع را در دست‏ گرفت.

با وجودی که وسعت قلمرو تحت سلطه‏ی هخامنشیان خیلی‏ بیش‏تر و وسیع‏تر از سلسله‏ی پیشین سلطنتی ماد بود،با این وصف‏ پادشاهان نخستین هخامنشی مانند کوروش کبیر و دایوش بزرگ با پیگیری از تجارب آن‏ها و سیاست خردمندانه و به پیروی از آداب و رسوم و آیین ویژه‏ی ایرانی،این شاهنشاهی را بنیان نهادند.

لیکن بدون شک این برنامه،با تمهیدات بسیار و درطی چندین‏ مرحله عملی شد و از زمان داریوش با درایت،هوش و ذکاوت وی به‏ بهترین وجهی در دستور کار قرار گرفت،در حالی که کوروش کبیر که‏ در حقیقت بنیانگزار سلسله‏ی هخامنشی می‏باشد و با لشکرکشی‏های‏ متعدد به توسعه‏ی قلمرو شاهنشاهی افزوده و اداره‏ی این سرزمین‏ بزرگ را وجهه‏ی همت خود قرار داد،داریوش با سیاست خشن‏تری در صحنه ظاهر شد و اقتدار و عظمت امپراتوری را گسترش داد.وی‏ به عنوان اولین گام،سیستم اداری را با اتحاد اقوام مختلف ایرانی‏ تحکیم بخشید و مدرن‏ترین دستگاه سیاست اداری و نظامی را ایجاد کرد و از این راه عظیم‏ترین امپراتوری را در قاره‏ی آسیا به وجود آورد. به‏طوری‏که خود و جانشینانش با حکومت سلطنتی شاهنشاهی در تمام سرزمین وسیع ایران از قدرت مطلقه برخوردار شدند.

کوروش،موسس سلسه‏ی هخامنشی مغز متفکری بود که‏ سیاست را با نرمش و مدارا توأم کرد و پادشاهان بعدی هم با ادامه دادن‏ سیاست مدبرانه‏ی وی،حدّاقل یکصد سال ایران را به بهترین نحو اداره کردند،اما پس از یک سده،اختلافات و نزاع‏های داخلی بر سر جانشینی،سوءسیاست،پراکندگی و تفرقه این اساس را درهم ریخت‏ و در آن اوضاع متشنج دشمنان دیرینه هم آتش بیار معرکه شدند و در زمان داریوش سوم،دشمن بزرگ ایران یعنی یونان که همواره بر ثروت‏ این سرزمین غبطه می‏خوردند،بنیان آن را برانداختند.

کوروش کبیر با متحد ساختن تعداد 10 قوم آریایی توانسته بود که‏ در بدو امر مرکز امپراتوری را تسخیر،آثار به‏جامانده از مادها را در هم‏ ریخت و بدین وسیله اقوام ذکر شده او را به رهبری برگزیدند و مورد تحسین قرار دادند و قبایل اولیه پارس برحسب عادت موروثی‏ چادرنشین بودند،لیکن پس از یکپارچه شدن و اتحاد با یک‏دیگر این‏ رسم را ترک و شهرنشین شدند،ازاین‏رو به سرپرست و رییس نیاز داشتند و چون کوروش از قدرت بی‏نظیر فرماندهی برخوردار بود، صفوف آن‏ها را متراکم ساخت و برای کسب قدرت آماده نمود،و بدین ترتیب پسران و نوادگان او هم پس از وی به پادشاهی رسیدند،در صورتی که سران قوم با موروثی شدن پادشاهی موافق نبودند و شاید نوعی انتخاب را بر آن ترجیح می‏دادند که نشانه‏ی نوعی دموکراسی‏ اولیه بود.

اطرافیان و هواداران کوروش عقیده داشتند که شخص او و همه‏ی‏ فرمانروایان صاحب فره ایزدی و نوعی کرامت هستند که مورد توجه‏ اهورامزدا قرار می‏گیرند و فره ایزدی راهنما و هادی آنان برای‏ زمامداری می‏باشند و این امر،قدرت فرمانروایی و حاکمیت به آنان‏ می‏دهد و همه‏ی مردم واجد این شرایط نیستند و رهبری شایسته‏ی‏ آنان نیست.کوروش هم با استفاده از این عقیده،سران قوم را واداشت‏ که برای حمایت او،متفق شده و پشتیبان او باشند.

اساس و پایه‏ی سیاست کوروش بر اتفاق و اتحاد اقوام و قبایل‏ پارس استوار بود و از نفوذ رییسان و سران قوم استفاده می‏کرد،گروه‏ آنان در اتخاذ تصمیم‏های مهم شرکت نداشتند،دادن اختیارات‏ ظاهری،آن‏ها را تشویق می‏کرد که به حکومت مرکزی وفادار بمانند.

هنگامی که شالوده‏ی حکومت شکل گرفت و قدرت مرکزی‏ مستقر شد،کوروش در اجلاسی از سران خواست که برای حراست و حفاظت از سلطنت و اتحاد پارسیان اقدام به تشکیل یک ارتش قوی‏ برای حفظ مرزها برآیند.

کوروش،فرزند کامبیز یا کامبوزیه و نواده‏ی هخامنش بود،کامبیز مدت 8 سال پادشاه محلی ناحیه‏ی پارس بود و به‏طور دقیق معلوم‏ نیست که چه‏گونه به قدرت رسید.

با این وصف کوروش توانست پادشاهی پارس را به یک امپراتوری‏ وسیع و قدرتمند تبدیل کند و سلسله‏ی هخامنشی را با شالوده‏ی‏ محکم تاسیس و تمام رقیبان و مدعیان را براندازد.

داریوش هم یکی از اعضای فامیل درجه‏ی دوم هخامنشی بود و خود وی هم به خاطرش،فکر سلطنت خطور نمی‏کرد،لیکن پیدا شدن‏ بردیای دروغین که خود را برادر کامبوجیه یا کامبیز می‏دانست و حتا با وجود مدعیان و رقیبان چندی صحنه را خالی یافت و چون از استعداد وافری برخوردار بود و خود را هم از اعقاب فامیل هخامنشی می‏دانست‏ به پادشاهی رسید.حتا در مدت سلطنت 36 ساله‏ی خود همواره‏ داعیانی برای این مقام داشت که در اواخر پادشاهی وی قدرت آن‏ها فزونی یافت.به‏طوری‏که هرودوت،تاریخ‏نگار یونانی می‏نویسد، داریوش چون از نیروی نظامی قوی برخوردار بود،کشور یکپارچه بود و دشمنان وی یارای رویارویی نداشتند.

پادشاهان هخامنشی برحسب رسم زمانه برای نیروی نظامی‏ جهت پاسداری از مرزها و دفع دشمنان اهمیت زیادی قائل بودند و زندگانی خود را وابسته به آن می دانستند و از طوایف و اقوام مختلف‏ جهت تربیت سرباز استفاده می‏کردند.

داریوش پیش از کامیابی از قدرت ازدواج کرده بود،لیکن هنوز پسری که لیاقت جانشینی او را داشته باشد،نداشت.نخستین پسر او که ارشد فرزندان وی بود،به نام آرتابازان و دومین پسر به نام خشایار به دنیا آمدند که سخت مورد توجه و علاقه بودند که بعدها خشایار به عنوان ولیعهد و جانشین پدرش،به عنوان شاه انتخاب شد.

در همین زمان پادشاه اسپارت که از طرف مردم به تبعید فرستاده‏ شده بود به پایتخت ایران در شوش وارد شد.او با فرصتی که به دست‏ آورده بود و به ملاقات خشایار شاه رفت و به عنوان میانجی نصایحی‏ درباره‏ی امور کشورداری به پیشگاه شاه معروض داشت،تا در مواقع‏ ضروری به سود او تمام شود.

داریوش،با وصف این که خشایار از برادرش کوچک‏تر بود،او را به‏ ولایت عهدی برگزید،چون آرتابازان یا اردوان پیش از پادشاهی متولد شده بود،خشایار را شایسته‏ی این مقام می‏دانست.خشایار هم که‏ تحت تعلیم و آموزش اسپارتیان قرار گرفته بود،با روشنگری و دقت‏ خاص خویش،زمینه‏ی به قدرت رسیدن را داشت و برطبق توصیه‏ی‏ شاه اسپارت،سرانجام شانس خود را باز یافت.

ترجمه واقتباس از کتاب The persians (ایرانیان)

وطنم کو؟

آصف فکرت

هنگام بهار است عزیزان،چمنم کو؟ یاران وطنم کو؟ من لاله‏ی آزادم،دشت و دمنم کو؟ یاران وطنم کو؟ ای هم‏نفسان،از من،تا چند جدایید؟ آخر به کجایید؟ من قمری تنهایم،سرو سمنم کو؟ یاران وطنم کو؟ خاک دگران را چه کنم؟خانه‏ی من نیست‏ کاشانه‏ی من نیست‏ آن خاک که آمیخته با جان و تنم کو؟ یاران وطنم کو؟ یک یار هم‏آواز در این شهر ندارم‏ رو سوی که آرم؟ خاک در جانانم،مشک ختنم،کو؟ یاران وطنم کو؟ در باغ چو یاد آیدم از گُلشن«کابل» آتش زندم گُل‏ بستان پُر از نسترن و یاسمنم کو؟ یاران وطنم کو؟ بس مانده‏ام از هم‏وطن و از وطنم دور چشمم شده بی‏نور ای قافله‏ها یوسف گُل پیرهنم کو؟ یاران وطنم کو؟